

غرب و خیزش اسلامی

با نگاهی ویژه به کتاب: آینده اسلام و غرب (شیرین هانتر)

● آیت‌الله محمدعلی تسخیری*

چکیده

نویسنده مقاله با بیان اینکه رابطه میان اسلام و غرب با تولد اسلام آغاز گردید و اشاره به آیات نخستین سوره روم یادآور شده‌اند که مسلمانان - به رغم ارتباطات کند آن زمان - با نگرانی حوادث و جریانهای جهان را دنبال می‌کردند. سپس جنگهای صلیبی را که با تحریک کلیسا آغاز گردید مورد تحلیل قرار داده و آن را بیانگر عمق کینه و نفرت و تعصب اروپاییان دانسته‌اند و آن را نشانه هراس و بیم زایدالوصف غرب از گسترش تمدن اسلام برشمرده‌اند.

نویسنده آنگاه متذکر شده‌اند که ورود اسلام به اندلس در سال ۹۵-۹۲ هـ. ق سرآغاز تابش خورشید اسلام نه تنها در اندلس که در تمام اروپا بود و به مدت هشت قرن (تا سقوط گراناادا در سال ۱۴۹۲ م) و آغاز رنسانس اروپا، ادامه یافت، و بدین ترتیب بود که قدرت و چیرگی میان غرب و اسلام دست به دست شد. ایشان افزوده‌اند که در کنار این واکنش‌ها بود که غرب توانست طی روندی - که آن را فاجعه بزرگ ۱۹۲۴ می‌نامند - با فروپاشی امپراتوری عثمانی، وجود سیاسی اسلام را از میان بردارند.

پژوهشگر در ادامه خاطر نشان ساخته‌اند که در کنار دیدگاههای خصمانه و کینه‌توزانه نسبت به خیزش اسلامی از سوی غربی‌ها، دیدگاه خاورشناختی دیگری وجود داشت که «خانم شیرین هانتر» آن را «جهان سوم‌های نو» می‌نامید و بر آن بود که آنچه در جهان اسلام حکومت دارد، ارزش و منافع، هر



دو باهم است و در نتیجه می‌توان مصالحه‌ای میان دو جهان اسلام و غرب در نظر گرفت.

نویسنده با بررسی کتاب «آینده اسلام و غرب» نوشته شیرین هانتر و تبیین آراء و عقاید او، به نقد محتوای این کتاب پرداخته است، سپس با تشریح لائیسزم، آن را درد بی‌درمانی دانسته که گریبانگیر جهان اسلام شده است. نویسنده در ادامه افزوده‌اند که غرب به اشکال مختلف این اندیشه را تشویق و ترغیب کرد تا بدانجا که نویسنده کتاب موصوف نیز اذعان دارد که این اندیشه، به جهان اسلام تحمیل شده، هرچند نتوانسته است به اهداف خود دست یابد. نویسنده در پایان تأکید نموده‌اند که جهان اسلام به رغم امکانات فراوان و توان بالای ساخت آینده، نیازمند برنامه‌ریزی‌های راهبردی براساس عبرت‌آموزی از گذشته و آینده‌نگری علمی با توجه به امکانات موجود است. و توجه به دو نکته زیر را ضروری دانسته است:

۱- پیوند امت با مفاهیم قرآنی و عمل به مفاهیم والای آن در شئونات زندگی.

۲- هم‌پیوندی تنگاتنگ آموزش و پرورش با حرکت‌های اصیل فرهنگی و تبلیغی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پیشگفتار

رابطه میان جهان اسلام و غرب، با تولد اسلام آغاز گردید. نگاهی به نخستین آیات سوره روم، نشان می‌دهد که مسلمانان - به رغم ارتباطات کند آن زمان - با نگرانی کامل، حوادث و جریانهای جهان را دنبال می‌کردند. از آن سو، مشرکان نیز همه چیز را زیر نظر داشتند و به نظر می‌رسد پیروزی ایرانیان بر روم، مسئله‌ای نبود که به سادگی و با شادی این و ناراحتی آن، بتوان از آن گذشت؛ پیروزی هر طرف، به معنای چیرگی کفه ایمان یا شرک بود و خبر از گسترده‌گی کارزاری فراتر از عرصه جغرافیا داشت و هم در اینجا است که بنا بر برخی روایات، چالش اصلی و درگیری سرنوشت‌ساز، مطرح می‌گردد.^۱ و درستی وحی الهی تجلی می‌یابد که گفته است رومیان - که در اردوگاه ایمان قرار داشتند؛ زیرا در شمار اهل کتاب بودند - پس از مغلوب شدن به وسیله



ایرانیان مشرک، در اندک سال‌های بعد پیروز خواهند شد که به اراده‌ی خداوند نیز چنین شد.

ولی نه رومیان و نه ایرانیان، هیچکدام نمی‌دانستند که چه موجودی از رحم صحرا (عربستان) سر برمی‌آورد و رشد می‌یابد و جهان و جهانیان را از گمراهی و تباهی، نجات می‌بخشد؛ ای بسا چیزهایی در این باره شنیده بودند ولی چندان توجهی بدان نداشتند تا اینکه سرانجام، خبرهایی از رشد و بلوغ این مولود تازه‌ی صحرا، به گوششان رسید و نامه‌های پیامبر اکرم (ص) که آنان را به اسلام و تسلیم در برابر خدا فرامی‌خواند، بدستشان رسید.

در نامه‌ی آن حضرت (ص) به کسری انوشیروان پادشاه ایران آمده است: «تو را به خدای یگانه می‌خوانم، من فرستاده‌ی او برای همگان هستم تا به زندگان هشدار دهم و حجت بر کافران تمام نمایم. اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر خودداری کنی نفرین آتش‌پرستان نثار باد». متون دیگری از این نامه نیز وجود دارد.^۲

نامه‌های دیگری نیز خطاب به کارگزاران انوشیروان، فرستاده شد.^۳

در نامه‌ای خطاب به قیصر بزرگ روم آمده است: «تو را به اسلام فرا می‌خوانم؛ اسلام آور تا در امان بمانی و خداوند تو را دوباره پادشاه خواهد داد و چنانچه از این کار سرباز زنی گناه "اریسی‌ها"، متوجه تو خواهد شد و ای اهل کتاب بیا بید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستید و چیزی را شریک او نگردانید و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر از این پیشنهاد اجتناب ورزیدید بگوئید که ما مسلمانیم».^۴

نامه‌ها به کارگزاران او نیز پیاپی ادامه یافت.

واکنش‌ها و پاسخ‌ها، متفاوت بود. واکنش مسیحیت، خردمندانه‌تر از واکنش مشرکان بود. و سرانجام و پس از درگیری‌ها و ... طی مدت زمان اندکی، به شکست هر دو امپراتوری در برابر این قدرت نوپا، انجامید، گسترش اولیه اسلام آن چنان پرشتاب و همه‌جانبه بود که هر دو آن امپراتوری‌ها را بهت زده کرد. یکی یعنی امپراتوری ایران فروپاشید، دیگری یعنی امپراتوری روم، به عمق اروپایی خویش، عقب نشست و شام و مصر و مغرب را پس از نزدیک به هزار سال حکمفرمایی و از زمان تصرف آنها به وسیله اسکندر مقدونی، واگذار کرد.

این پیشرفت، موجب شگفتی تاریخ‌نگاران بزرگی چون: «ثوراستروب»، «گوستاولوبون»، «توین بی»، «توماس آرنولد» و... گردید.

مقاومت ایرانیان و رومیان، خشونت‌آمیز بود^۵ ولی اسلام، آن چنان انقلابی در میان اعراب مسلمان، برانگیخته بود که مقاومت‌پذیر نبود. برتری اسلام همچنان ادامه پیدا کرد و تأثیر خود را در غرب برجای گذاشت هرچند اروپایی‌ها تلاش ورزیدند منکر این تأثیر شوند و تصرف مرزهای روم از سوی ملل ژرمن را نقطه تحولی در تاریخ اروپا و نه اسلام، قلمداد کنند.

استاد انورالجنیدی می‌گوید:

«دولت روم پس از یورش ژرمن‌ها به مرزها و استقرار در نواحی مختلف آن، پابرجا و تمدنش باقی بود. آنچه اتفاق افتاد انتقال مرکزیت آن از روم به بیزانس و نیز رویارویی با نوعی رکود و فساد در اوضاع مادی و عقلی آن بود. ولی با وزش توفان اسلام و حرکت گردانها و پیشقراولان آن در سرزمین روم، همه آثار و نشانه‌های آن، فروپاشید تو گویی خاکستری بود که با وزش باد، به هر سو پراکنده شد؛ دولت جدیدی تأسیس گردید و تمدن تازه‌ای پیدایش یافت که از شرق و جنوب، اروپا را محاصره کرد؛ اگر اسلام ظهور نمی‌کرد، امپراتوری روم، همچنان پابرجا بود و انقلاب‌های ملی که به اروپای جدید شکل بخشیدند، بوجود نمی‌آمد.»^۶

به رغم اینکه برخی تاریخ‌نگاران اروپایی، از نبرد «پواتیه» که به فرماندهی شارل مارتل صورت گرفت و پیشروی مسلمانان را در سال ۷۳۲ میلادی (۱۱۴ هجری) متوقف ساخت، با افتخار یاد می‌کنند و آن را یک پیروزی برای اروپا قلمداد می‌کنند ولی برخی دیگر همین نبرد را - به گفته کلودفایر - در شمار بدترین فجایع قرون وسطی تلقی می‌کنند که اروپا را به مدت هشت قرن، به قهقرا بازگرداند.^۷

در این میان بود که جنگ‌های صلیبی به مدت دو قرن (۱۰۹۹-۱۲۹۵ میلادی)، برافروخته شد و تر و خشک را با هم سوزاند ولی اروپا از این روند، بهره‌فراوانی برد و به نظر می‌رسد راز آغاز رنسانس آن در قرن پانزدهم (یعنی سه قرن بعد) بشمار می‌رود.

جالب اینکه در میان نویسندگان معاصر اروپایی نیز کسانی را می‌یابیم که اعتراف دارند که اسلام، عامل خارجی رنسانس اروپا در قرن پانزدهم میلادی را تشکیل می‌دهد



و بدان فرامی‌خوانند که امروز نیز غرب باید عامل خارجی خیزش جهان اسلام در قرن پانزدهم هجری باشد!^۸

در همان زمان که اروپا دورهٔ تاریک قرون وسطی (از قرن پنجم تا قرن پانزدهم) را می‌گذراند سرزمینی دیگر با نور اسلام می‌درخشید و در شرق و حتی در بخشی از اروپا یعنی اندلس، نور اسلام، تابش چشمگیری داشت.

در سال ۱۰۹۹ میلادی، جنگهای صلیبی، با تحریک کلیسا، آغاز گردید و فجایی به وقوع پیوست که عرق شرم بر پیشانی بشریت می‌نشانند که خود اگرچه بیانگر عمق کینه و نفرت و تعصب آنها (یعنی اروپایی‌ها) است، نشانهٔ هراس و بیم زایدالوصف غرب از تمدن گسترش‌یابنده اسلام، هم هست. و این سخن خانم شیرین هانتر که گفته است غرب از هنگام سقوط «گالیپولی» به دست ترکان در سال ۱۳۵۹ میلادی، چنین احساسی پیدا کرد هرگز صحیح نیست و حقیقت آن است که این ترس پیش از جنگهای صلیبی نیز وجود داشته است.

ورود اسلام به اندلس در سال ۹۵-۹۲ هجری (۷۱۴-۷۱۱ میلادی)، سرآغاز تابش خورشید اسلام نه تنها در اندلس که در تمام اروپا بود که به مدت هشت قرن (تا سقوط گرانادا در سال ۱۴۹۲ میلادی) و آغاز رنسانس اروپا، ادامه پیدا کرد و به رغم اینکه اسلام، اندلس را از دست داد، در افریقا، امپراتوری مالی و امپراتوری کادا را در همان قرن، بپاداشت.

و بدین گونه بود که قدرت و پیروگی میان غرب و اسلام، دست به دست شد؛ استاد سمیر سلیمان^۹ بر آن است که یورش دوم غرب در سال ۱۷۹۲ میلادی و در زمان ورود ناپلئون به اسکندریه، آغاز گردید؛ یورش‌های بعدی نیز پیاپی صورت گرفت که مهمترین آنها عبارتند از:

در سال ۱۸۰۰ پیروگی هلندیان بر اندونزی.

در سال ۱۸۳۰ پیروگی فرانسه بر الجزایر.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی سقوط قفقاز و ترکستان به دست روسیه.

در سال ۱۸۵۷ پیروگی بریتانیا بر هند.

در سال ۱۸۶۹ گشایش کانال سوئز.

در سال ۱۸۸۲ اشغال مصر از سوی انگلستان.



در سال ۱۸۹۲ اشغال سودان به وسیله انگلستان.

در سال ۱۹۱۷ ورود هم پیمانان به بیت المقدس و آغاز سقوط عثمانی.

در سال ۱۹۱۸ تحقق چیرگی تقریباً کامل انگلستان و فرانسه بر جهان اسلام.

در سال ۱۹۲۴ سقوط دولت عثمانی.

در سال ۱۹۴۸ تأسیس رژیم اسرائیل.

این یورش همه جانبه و فراگیر، جهان اسلام را دچار نوعی بهت و سرخوردگی کرد ولی (اندکی بعد) واکنش‌های نیرومندی مطرح گردید که به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

در سال ۱۹۳۰ انقلاب الجزایر آغاز شد.

در سال‌های ۱۸۹۷-۱۸۳۹ حرکت اصلاحی به رهبری سیدجمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده و الکواکبی، صورت گرفت.

در سال ۱۸۳۱ حرکت سنوسی‌ها در لیبی مطرح شد.

در سال ۱۸۵۷ مسلمانان در هند، دست به انقلاب زدند.

در سال ۱۸۸۲ انقلاب عراقی در مصر، پدید آمد.

در سال ۱۹۰۶ میلادی انقلاب مشروطه در ایران صورت گرفت.

۱۸۸۹ انقلاب سودان.

۱۹۱۹ انقلاب مصر.

۱۹۲۰ انقلاب «العشرین» در عراق.

۱۹۲۴ انقلاب‌های سوریه و سودان.

۱۹۲۴ انقلاب الخطایبه و انقلاب روستا.

۱۹۳۰ انقلاب عمر مختار در لیبی.

انقلاب اسلامی در هند شرقی، ترکستان و قفقاز (انقلاب شیخ شامل) و عمانی‌ها و سواحیلی‌ها.

قیام‌های ایرانیان علیه اشغالگران و مزدوران آنان در آغاز قرن بیستم میلادی از جمله: قیام تنگستانی در جنوب و قیام جنگلی در شمال ایران.

و در سال ۱۹۳۵ انقلاب فلسطین آغاز گردید.

در کنار این واکنش‌ها - که به لحاظ اهداف و شیوه متفاوت بودند - غرب توانست طی

روندی که آن را فاجعه بزرگ در سال ۱۹۲۴ می‌نامیم، با فروپاشی امپراتوری عثمانی، وجود سیاسی اسلام را از میان بردارد و در همین احوال یورش فرهنگی غرب نیز فزونی گرفت و ادعاهای صلیبی جدیدی علیه اسلام مطرح گردید که هرچند ممکن است اکنون علنی نباشند ولی هنوز این ادعاها و اظهارات خصمانه، متوقف نشده‌اند. کتاب «لرد کرومر» که در سال ۱۹۰۸ میلادی منتشر گردید، چهرهٔ عریان و آشکار این حمله بشمار می‌رود. زیرا در آن ادعا شده که اسلام مرده یا در آستانه مرگ قرار دارد و نمی‌توان با اصلاحات، آن را احیا کرد زیرا مرگ در ذات و جوهر آن که مبتنی بر عقب‌ماندگی زن و تحجر شریعت اسلامی است، نهفته است و بنابراین جهان اسلام باید برای همراهی و همگامی با پیشرفت جوامع، مدرنیسم بدون اسلام را پذیرا گردد.^{۱۰} این دیدگاه، به گفتهٔ خانم شیرین هانتر، دیدگاه خاورشناسان جدیدی است که معتقدند، طبیعت اسلام به گونه‌ای است که با مدرنیسم، و در نتیجه با گرایش به غرب، هم‌وایی ندارد. او (خانم شیرین هانتر) آنان را جبرگرایان فرهنگی‌ای توصیف می‌کند که معتقدند مسلمانان طبق شیوه‌ها و روش‌های معینی می‌اندیشند و عمل می‌کنند زیرا مسلمان هستند و تنها روشی که غرب می‌تواند با پدیدهٔ اسلامی برخورد کند، مقاومت، «قلع و قمع و فروپاشی از درون است؛ آنها به غرب توصیه می‌کنند که رژیم‌هایی را که با اسلام‌گرایان خود درگیرند مورد حمایت قرار دهد تا آنان را از میان برداشته یا کاملاً تسلیم کنند...»^{۱۱}

عقب‌نشینی فکری اسلامی با اظهارات مسالمت‌جویانه محمد عبده در پاسخ به لرد کرومر، آغاز گردید.^{۱۲} و بخش لائیسم اطرافیان وی از جمله لطفی السید و سعد زغلول و طه حسین و اسماعیل مظهر نیز از این مسالمت‌جویی استقبال کردند و نتیجه آن شد که به دیدگاه کرومر، نزدیک شدند. در سرتاسر جهان اسلام نیز کسانی با این طرز فکر وجود داشتند که همین اندیشه‌ها و دیدگاه را پذیرا شده و آنها را مطرح می‌ساختند. بعدها نیز مکتب‌های ناسیونالیسم و مارکسیسم نیز که در میانه‌های قرن بیستم در منطقهٔ اسلامی فعال شده بودند، به یاریشان شتافتند.

در کنار این دیدگاه خصمانه و کینه‌توزانه نسبت به خیزش اسلامی از سوی غربی‌ها، دیدگاه خاورشناختی دیگری وجود داشت که خانم شیرین هانتر آن را «جهان‌سومی‌های نو» می‌نامد و بر آن است که آنچه در جهان اسلام حکومت دارد، ارزش‌ها و



منافع هر دو با هم است و در نتیجه می‌توان مصالحه‌ای میان دو جهان اسلام و غرب را در نظر گرفت و خود وی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند.

حقیقت آن است که ارزش‌های اسلامی، جنبه ضد انسانی (فرهنگ) غرب از جمله بی‌بندوباری جنسی، استثمار ملت‌ها، نفی زندگی اخلاقی و کوشش در راستای نفی فرهنگ‌های دیگر و انواع گوناگون استعمار و یک بام و دو هوایی و امثال آنها را نفی می‌کند و از این موارد که بگذریم موارد مشترک فراوانی وجود دارد که می‌توان درباره آنها به گفتگو نشست.

علاوه بر این، منافع، گستره‌ای نیست که ارزش آنها را نفی کنند بلکه ارزش‌ها خود در راستای تحقق منافع الای انسانی است که مفهوم خود را پیدا می‌کنند و به هر حال: غرب همواره و به وسایل گوناگون سعی داشته از طریق یورش نظامی، فرهنگی و نفوذ به وسیله مزدوران یا شیفتگان زرق و برق تمدن خود، امت اسلامی را مقهور و مرعوب سازد و پس از ضربه کاری بر امپراتوری عثمانی، قدرت اسلام را مورد ضربه قرار دهد. و زمانی که از استعمار مستقیم تمامی منطقه اسلامی طرفی نسبت در پی اعطای استقلال صوری به هر کدام از کشورهای اسلامی با حفظ زمام قدرت به دست خود برآمد و در همین راستا بود که کشورها و مجموعه‌های محدودی با پذیرش اندیشه‌های ناسیونالیستی یا جغرافیایی پاره شده از اندام امت اسلام و در واقع با تحقق بخشیدن به هدف استعمار، متولد شدند. ولی دیری نپایید که ثابت شد این حالت، اهداف غرب را برآورده نمی‌سازد و مدت زمان کوتاهی پس از پایان جنگ جهانی دوم بود که ما با رشد جهانشمولی اسلامی و تشکیل نهادهای اسلامی فراگیر به ویژه در نقاط عطف حساسی چون به آتش کشیدن مسجدالاقصی که منجر به شعله‌ور شدن خشم مسلمانان و جهان اسلام گردید و نیز پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سرنگونی رژیم وابسته و مزدور غرب و پیروزی مجاهدین افغانی علیه ابرقدرت روسیه و سرانجام فروپاشی بزرگترین قدرت الحادی جهان (اتحاد شوروی سابق) و رهایی ملل اسلامی در بند روبه‌رو شدیم. این حوادث همه و همه بزنگاههایی بود که اندیشه فراگیر و جهانشمول اسلامی را مطرح و غرب را وادار ساخت تا راهکارهای خود را مورد تجدیدنظر اساسی قرار دهد.

پدیده فراگیر خیزش اسلامی، غرب را غافلگیر کرد و با ابزارها و دیدگاههای خود،

اقدام به تجزیه و تحلیل آن نمود تا نقاط ضعف و قوت آن را کشف کند و بتواند با چنین تحلیلی، به رویارویی با آن بپردازد: «بنابراین مهم آن است که دلایل و موجبات اصلی این پدیده اسلامی و ابعاد خصمانه آن نسبت به غرب، مشخص گردد و به طور درستی، مورد ارزیابی قرار گیرد و سیاستهای مناسبی برای برخورد با آن، در نظر گرفته شود.»^{۱۲} که سعی خواهیم کرد طی مطالب زیر، بر نمونه‌ای از دیدگاه‌های غربی نسبت به این پدیده، اشاره کنیم:

بررسی کتاب «آینده اسلام و غرب» نوشته شیرین هانتر

برای آشنایی هرچند گذرا با این کتاب باید نگاهی به محتوا و روند مباحث آن به شرح زیر داشته باشیم:

- ۱- نویسنده، کتاب خود را با سخن از رمان یک افسر انگلیسی نوشته سال ۱۹۱۶ براساس فرضیه شکل‌گیری یک انقلاب اسلامی که می‌تواند در صورت شعله‌ور شدن سرنوشت جنگ جهانی اول را دگرگون سازد، آغاز می‌کند. نویسنده این رمان اعلام می‌کند که شرق در انتظار یک اشاره الهی است.
- سپس خانم شیرین هانتر یادآور می‌شود که افسر یاد شده «کراوئمر» هفتاد و پنج سال بعد نگرانی خود را از رویارویی آمریکا با خطر بنیادگرایی اسلامی، بازگو کرد.
- ۲- مقرر می‌دارد که اروپا نیز از سال ۱۳۵۹ میلادی و با سقوط گالیپولی به دست ترکان عثمانی با خطر اسلام مواجه شده و این نگرانی با پیدایش پدیده امام خمینی (ره) نیز همچنان آن را تهدید کرده است.
- ۳- او (نویسنده) از کارزار موجود در غرب میان دین و سکولاریسم سخن می‌گوید و اعلام می‌کند جدایی میان فرهنگ و ایدئولوژی، جدایی بی‌معنایی است.
- ۴- او یادآور می‌شود که ویژگی‌های اسلام، آن را دشمن تمدنی و مستمر غرب می‌سازد.
- ۵- نویسنده بر نقش نفت در تشدید این کارزار انگشت می‌گذارد و از آنجا که در مورد بنیادگرایان مثلاً هندی چنین عاملی وجود ندارد، غرب از آن بنیادگرایی چندان نگرانی ندارد.
- ۶- او تأکید می‌کند که امکان ندارد اسلام همچون نازیسم و سوسیالیسم، دچار



شکست گردد.

۷- او میان اسلام شخصی که خوب است و اسلام تمدنی که بد است، تفاوت قایل می‌شود و بر آن است که همهٔ خطرها، از سوی اسلام جنگنده مطرح است.^{۱۴}

۸- سپس اعلام می‌دارد که همهٔ تلاش و کوشش‌ها باید معطوف عرفی کردن جامعهٔ اسلامی «جدایی دین از سیاست» گردد تا امکان پیشرفت فراهم آید.

۹- او تأکید می‌کند که راه حل میانه در آن است که غرب، نقش دین در زندگی و جهان اسلام عرفی شده را بپذیرد.

۱۰- سپس می‌گوید: علت حقیقی کارزار، موازنهٔ قدرت است؛ مسلمانان منکر سلطهٔ غرب بر سرنوشت خویش و غرب منکر برتری دیگران بر خویش است.

۱۱- آنگاه از نقش ایدئولوژی در جامعه به مثابهٔ عاملی که در خدمت قدرت قرار دارد، سخن می‌گوید و اینکه فداکاری‌های بزرگ نیاز به توجیهی ایدئولوژیک دارد و بر آن است که چنانچه ارزش‌های غربی در خدمت منافع آن قرار نگیرند، چندان توجیهی به آنها نمی‌شود.

۱۲- همچنین، او تأکید می‌کند که نظام سیاسی اسلامی در قرآن و سنت، چندان روشن نیست؛ او بر وحدت دین و سیاست و مفهوم امت در مسیحیت و یهودیت انگشت می‌گذارد و بدین گونه تلاش دارد تا با فرض پذیرش عرفی شدن از سوی جامعهٔ اسلامی، به نوعی نزدیکی میان آنها دست یازد (هرچند می‌پذیرد که نظام الهی و عرفی شدن - سکولاریسم - چندان قابل اجتماع نیستند) و در این صورت نتیجه می‌گیرد که نبرد اسلام و غرب، ناگزیر نیست.

۱۳- او تأکید می‌کند که در اسلام نظریه جامع و فراگیری نسبت به روابط بین‌المللی وجود ندارد ولی در عین حال، کسانی را که مواضع اسلام را سطحی قلمداد می‌کنند مورد انتقاد قرار می‌دهد و یادآور می‌شود که چون اسلام در پی حکمروایی بر جهان است، توسعه‌طلب و دشمن دیگران است و در این راستا دیدگاه ساموئل هانتینگتون را که معتقد است مسلمانان با منطق برابری، آشنایی ندارند، مورد تمسخر قرار می‌دهد.

۱۴- پس از آن نویسنده بر حکم جهاد انگشت می‌گذارد و بر آن است که این حکم با اصل «لا اکراه فی الدین» منافات دارد ولی اندکی کوتاه می‌آید زیرا می‌پذیرد که این حکم یک اصل دفاعی است و به مسلمانان پیشنهاد می‌کند که اجالتاً از هدف جهانی اسلام،

دست بردارند.

۱۵- او از دیدگاههای غرب نسبت به اسلام و جهان بینی آن انتقاد می کند و مادام که مسلمانان به عنوان یک مجموعه برخورد می کنند (غرب نیز) باید به همانگونه با آنها، برخورد و تعامل داشته باشد.

۱۶- او پس از سخن گفتن از مهارت پیامبر اکرم(ص) در برخورد با دشمنان، مسلمانان صدر اسلام را متهم بدان می سازد که انگیزه های آنان همچنان که در جنگ های صلیبی شاهدش بودیم، تنها عقیدتی نبوده است.

۱۷- او تأکید می کند که پراکندگی و تفرقه ای که مسلمانان درگیر آنند مفهوم دارالسلام را از یک مفهوم سیاسی صرفاً به یک مفهوم دینی، تبدیل کرده و فراخوان های وحدت اسلام، امروزه هیچ گوش شنوایی نمی یابند.

۱۸- همچنان که یادآور می شود که اقدامات مسلمانان علیه حقوق بشر، هیچ ربطی به اسلام ندارد.

۱۹- او حرکت احیای اسلامی را علت برخورد تمدن ها می داند و بر آن است که این حرکت نیز به نوبه خود معلول ویژگی های اسلام است.

۲۰- او به دو ایده «پیوند دین و سیاست» و «کیان امت اسلامی» می پردازد و آنها را دو افسانه برمی شمارد و معتقد است که امت اسلام از زمان وفات پیامبر اکرم(ص)، وجود خارجی پیدا نکرده است ولی در عین حال تأکید می کند که این دو ایده در پیدایش خیزش اسلامی، (به مثابه نقش عنصر ارزش) و در کنار عوامل دیگری از جمله تقسیم جوامع و به حاشیه راندن عناصر اسلامی و کوشش سنت گرایان برای تغییر معادلات قدرت (به مثابه نقش عنصر مصلحت)، سهم داشته اند.

۲۱- از اینجا می توان نتیجه گرفت که کارزار با غرب، گریزناپذیر نیست زیرا، آن چنانکه خاورشناسان جدید مدعی هستند، تنها متکی به عنصر ارزشی نیست. آنها در پی این ادعا، خواهان قلع و قمع جهان اسلام هستند. اینان کسانی چون «کرامر» هستند که پرزیدنت کارتر را شدیداً مورد انتقاد قرار می دهد که چرا اجازه ظهور روحانیون (در ایران) را داد. «برلموتر» نیز یکی دیگر از این افراد است، در برابر این تفسیر کسانی قرار دارند که او آنها را «جهان سومی های نو» می نامد و کسانی چون «بورگات» را شامل می شوند که دو عنصر ارزش و مصلحت را در عرصه تنظیم روابط، می پذیرند و در





نتیجه به نوعی سازش فرامی‌خوانند و خانم شیرین هانتر نیز آنان را مورد تأیید قرار می‌دهد.

۲۲- او بر آن است که عوامل خیزش اسلامی در موارد زیر نهفته است: گسیختگی بافت اجتماعی موجود در قرن هیجدهم و از آنجا تبدیل رابطه متعادل و برابر به رابطه سلطه که باعث ایجاد جریان مخالف گردید: جریان بازگشت به اسلام چه به صورت خشک و جزمی همچون جریان سلفی یا به صورت انعطاف‌پذیر همچون مکتب اقبال و سر سید احمدخان و مرجانی و دیگران.

۲۳- او در ارزیابی خود از سیدجمال الدین اسدآبادی و محمد عبده و اینکه آیا آنها اصلاح‌گر یا منافق هستند بیشتر و با استناد به پاسخ شدید اللحن اسدآبادی به یورش «رینان» علیه اسلام و به عنوان اینکه هر دو تمدن سابق را تخریب کرده، به ترجیح جنبه‌های منفی آنان می‌پردازد و البته خود معتقد است که اسدآبادی در این امر، از «تقیه» بهره گرفته است.

۲۴- خانم شیرین هانتر یادآور می‌شود که از نقطه نظر سیاسی، رهبران از نیمه قرن نوزدهم بدین سو، شروع به نوآوری و مدرن سازی کردند. امیرکبیر در ایران، عثمانی‌ها در ترکیه، محمدعلی پاشا در مصر، انقلاب مشروطیت در ایران در سال ۱۹۰۶ میلادی و سپس انقلاب نوین ترکیه. و خاطر نشان می‌سازد که اصلاح‌گران مسلمان در آن واحد، هم با لائیک‌ها و هم با سنت‌گرایان، رویارو شدند.

۲۵- در میان سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ میلادی، لائیک‌ها پیروزی قاطعی بدست آوردند و لائیسزم بر مسلمانان تحمیل شد و به پراکندگی فرهنگی و کارزار هم پیمانان منجر گردید. گاهی ملی‌گرایان با اسلام‌گرایان علیه چپ‌گرایان متحد و هم پیمان می‌شدند و گاهی نیز چپ‌گرایان با اسلام‌گرایان علیه سنت‌گرایان متحد می‌شدند و سرانجام گاهی دیگر، درگیری میان فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های غربی و دانش آموختگان زبان عربی بالا می‌گرفت ولی این مدرنیسم، در کوشش‌های خود با شکست مواجه شد و پای‌بندی به اسلام به مثابه رادکل، اعتبار خود را بازیافت.

۲۶- او معتقد است که انقلاب اسلامی از ویژگی‌های دین برای تحریک توده‌های مردم بهره گرفت ولی آرزوهای توده‌ها را برآورده نساخت و لذا با حقیقت مهمی که عبارت از «جدایی دین از سیاست» است رویه‌رو گردید.



و پس از طرح دیدگاه‌های دکتر سروش در نسبیت و تشبیه آنها به نظریات سر سید احمد، می‌گوید که این به معنای اصلاح‌پذیری اسلام است.

۲۷ - آنگاه از عوامل بیرونی خیزش اسلامی از جمله: تأسیس کشور اسرائیل؛ شکست سال ۱۹۶۷ (اعراب از اسرائیل)، ثروتهای نفتی، شکست شوروی در افغانستان و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران یاد می‌کند و در مورد آخرین عامل یعنی پیروزی انقلاب اسلامی ایران خاطر نشان می‌سازد که پذیرش توقف جنگ در سال ۱۹۸۸، همه امیدها را نقش بر آب ساخت.

۲۸ - آنگاه اظهار می‌دارد که غرب از این جهت با خیزش اسلامی خصومت می‌ورزد چون بر اثر سیاست‌های خود غرب - و نه به دلیل اینکه اسلام دارای ویژگی ضد غربی است - این خیزش با غرب دشمنی دارد.

در همین راستا یادآور می‌شود که کسانی چون «برنارد لويس» و «دانیال بایس» از خاورشناسان نو، دشمنی خیزش اسلامی با غرب را به ترس و حسادت ارجاع می‌دهند و خود، از این نظر، انتقاد می‌کند هرچند متضمن بخشی از واقعیت است درست همانگونه که غرب، نسبت به ژاپن و چین، حسادت به خرج می‌دهد؛ حال آنکه دیگران معتقدند که کینه اسلامی نسبت به غرب، ناشی از سیاست‌های خود غرب است و از همین رو است که لائیک‌ها نیز در این مورد با مسلمانان، هم عقیده هستند.

۲۹ - او در صفحه ۱۴۹ از کتاب خود می‌گوید: «این بحث‌ها، آشکارا این نکته را روشن ساخت که پیدایش پدیده اسلامی، تا حد بسیاری بخش جدایی‌ناپذیر تکامل تجربه اسلامی در گستره متنوع زمانی و مکانی آن است. این پدیده نیز همچون جنبه‌های دیگر تجربه اسلامی، در پیوند با پیشرفت و تکامل به تحولات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جوامع اسلامی و پویایی رویارویی‌های آن با جهان غیر اسلامی و با قدرتها و اندیشه‌های برخاسته از آن است؛ مرحله بعدی، عرفی شدن هرچه بیشتر جوامع اسلامی و حرکت در جهت تلفیق آموزه‌های اسلامی با مفاهیم غربی خواهد بود».

۳۰ - او پس از آن به سیاست خارجی برخی کشورهای اسلامی می‌پردازد تا هم ثابت کند این تنها اسلام نیست که در نظم و نظام این کشورها، دخیل است و هم موارد زیر را نتیجه‌گیری کند:

الف - تأثیر اسلام در رفتار کشورهای اسلامی همچنان اندک خواهد بود و



شکل‌گیری یک موجودیت واحد برای مسلمانان، عملاً بعید است.

ب - روابط این کشورها با غرب از متشنج تا دوستانه، متغیر خواهد بود.

ج - مادام که منابع و سرچشمه‌های دیگری برای اختلاف میان کشورهای اسلامی از جمله تلاش آنها برای ایجاد موازنه منفی قدرت در رویارویی با غرب وجود دارد، عرفی شدن جهان اسلام، همه مشکلات آن را حل نمی‌کند هرچند دارای تأثیر بسزایی است.

د - روابط با غرب همسو و همگام با میزان همنوایی غرب با مسائل اسلامی، به تعادل مثبتی خواهد رسید گو اینکه مصالح و منافع مادی هر کشور نیز بر این روابط، تأثیر خود را برجای خواهد گذاشت.

ه - رقابت برای بسط نفوذ (در جهان اسلام) همچنان میان خود کشورهای غربی، پا برجا خواهد بود.

و - احتمال شکل‌گیری رقیب قدرتمندی برای غرب، چالش مسلمانان را افزایش خواهد داد حال آنکه نبود چنین احتمالی، ای بسا، مواضع انعطاف‌پذیرتر و برخوردار از تساهل بیشتری را در پی خواهد داشت.

این بود فشرده برخی دیدگاه‌های مطرح در کتاب خانم شیرین هانتر.

دیدگاه انتقادی:

اینک و پس از بررسی گذرای محتوای آن، شایسته است نکات زیر را مطرح سازیم:

نکته نخست:

پیش از هر چیز، برخورد لازم می‌بینم از شجاعت و شهامت نویسنده این کتاب در اعتراف به برخی حقایق تلخ از نظر غربی‌ها یاد کنم، حقایقی چون:

الف - پذیرش این حقیقت که اسلام را نمی‌توان از طریق پیروزی‌های نظامی و از این قبیل، آنگونه که نازیسم و سوسیالیسم و امثال آنها به زانو درآمدند، به شکست کشانید.

ب - اینکه نمی‌توان ایدئولوژی را از زندگی اجتماعی جدا ساخت چرا که مسئله اجتماعی - هر چند به صورت ناخودآگاه - باید بر پایه‌های فلسفی استوار گردد و در غیر این صورت، بی‌هدف و بدون توجیه خواهد ماند.

ج - غرب به ارزش‌های ادعایی خود از جمله دموکراسی و حقوق بشر در صورتی که



به منافع آن خدمت نکنند، چندان توجهی نمی‌کند.

د - لائیسزم حتی اگر از مسیحیت یا یهودیت الهام گرفته باشد، با نظام دینی، سازگاری ندارد.

ه - کسانی که به دیدگاه‌های اسلام، نگاهی سطحی دارند خود سطحی‌نگر هستند.
و - به مسخره گرفتن هانتینگتون آنجا که اظهار می‌کند اسلام با برابری میانه‌ای ندارد.

ز - جداسازی ایمان اسلام به حقوق بشر از عمل مسلمانان در این زمینه.

ح - اعتراف به اینکه لائیسزم بر جهان اسلام تحمیل شده است.

ط - اینکه غرب با انگیزه‌های اخلاقی منحطی چون حسادت و کینه توزی برخورد کرده و می‌کند.

نکته دوم:

این نویسندگان، بر این گمان است که مسئله، یا مواضع مبتنی بر ارزش‌های اسلامی است که در این صورت امکان سازشی وجود ندارد و یا مبتنی بر مواضع مصلحت‌آمیزی است که در این صورت می‌توان به رادحل‌های میانه، دست یافت ولی حقیقت آن است که اسلام:

۱ - مصلحت‌هماهنگ با اهداف خود را نیز ارزش تلقی می‌کند و ای بسا بسیاری وقتها این ارزش را بر بسیاری از احکام خود مقدم شمرده است.

۲ - اسلام دارای عناصر انعطاف‌پذیر فراوانی است که به امت امکان و توانایی همسویی و همگامی با تغییرات زمانی و مکانی و نیز خروج از بن بست‌ها را می‌دهد؛ از جمله می‌توان به مراتب متفاوت احکام اولیه، احکام ثانویه (اضطراری) و احکام حکومتی اشاره کرد که هر کدام ویژگی‌ها و گستره‌های معین از جمله منطقه آزادی دارند که به حاکم اسلامی اجازه می‌دهد آن را آنگونه که شرایط ایجاب می‌کند، پر سازد.

ولی با این حال ما نمی‌توانیم رفتار وحشیانه غرب را (که فوکویاما آن را نهایت تکامل تاریخی قلمداد می‌کند)، به عنوان اصل قرار دهیم و از اسلام بخواهیم برای تحقق همزیستی، همواره خود را با آن هماهنگ سازد و مثلاً از فلسطینی‌ها خواسته شود که از سرزمین و کرامت خود و حتی از حق مقاومت در برابر اشغالگران برای تحقق صلح و همزیستی، درگذرند.



این شیوه را ما در میان نویسندگان غربی و پیروان آنها شاهد هستیم؛ آنها غرب را معیار و ملاک پیشرفت و مدرنیسم قرار می‌دهند و برآنند که چنانچه جهان اسلام خواهان پیشرفت باشد باید خود را با غرب هماهنگ سازد.

راه و روش درست آن است که ابتدا خیرخواهان آینده بشریت، رفتارهای برتر را مورد ارزیابی قرار دهند و سپس از کسانی که به آنها تمکین ندارند بخواهند تا حق را پذیرا شوند؛ این روشی انسانی است که منطق هم آن را اقتضا می‌کند و قرآن نیز در عرصه‌های اصلاح، مورد تأیید قرار می‌دهد.

نکته سوم:

چنانچه تحلیل‌ها، راه‌حل‌ها و اظهارات سردمداران غرب طی زمان و در سطوح مختلف را پی‌گیری کنیم متوجه می‌شویم که فکر و ذکر و نگرانی عمده غرب، ارائه اسلام به عنوان جایگزین تمدنی ویژه با جنبه‌های ارزشی ناهمسو با ارزش‌های غربی است که در عین حال دارای عنصر بقا و رشد مداوم و حفظ خود و منع دیگران از استثمار نیز هست، که نتیجه آن هم سقوط الگوی غربی و فروپاشی برتری تمدنی انسانی مسیحی اروپایی سفید پوست است. این اندیشه و نگرانی، همواره در سخنان سیاستمدارانی چون چرچیل، دوگل، برلسکونی (نخست وزیر ایتالیا)، جورج بوش و امثال آنها و در سخنان تاریخ نگارانی چون توین‌بی، و فیلسوفانی چون ویلیام جیمز و نویسندگانی همچون هانتینگتون و فوکویاما و بریان و...، انعکاس یافته است.

در این گستره، به موارد بسیاری می‌توان برخورد کرد، از جمله:

- اظهارات «ریچارد نیکسون» رئیس جمهور اسبق آمریکا در توصیف ایران به عنوان

«جزیره ثبات».

- سخنان «برلسکونی» نخست‌وزیر ایتالیا که تمدن مسیحیت را بر تمدن اسلام،

ترجیح داده بود.

- اظهارات دادستان کل آمریکا در زمان جورج دبلیو بوش که در کمال وقاحت، به

مقایسه میان خدای مسیحیت، - که خود را به عنوان قربانی، فدای بشریت می‌کند - و

خدای اسلام - که از بشریت می‌خواهد فرزندان خود را به عنوان قربانی، به بارگاهش

تقدیم کنند - می‌پردازد.

- هراس برخی کشورهای غربی همچون فرانسه از بازگشت به حجاب به مثابه

سمبل خیزش اسلامی.

- اظهارات «جورج بوش» که خود به ابتذال آنها پی برد و دیگر تکرارش نکرد. مبنی بر اینکه جنگ علیه تروریسم را جنگ صلیبی تلقی می‌کند.

- اظهارات پاپی در این خصوص که اسلام غول خوابیده‌ای در خاورمیانه است (و باید مراقب بیدار شدنش بود)، (از جمله مثلاً در مطالبی که در وصیتنامه ژنرال «دوگل» آمده یا در یادداشت‌های روزنامه‌های اروپایی از جمله تایمز لندن در شماره مورخ ۱۹۸۷/۴/۲۹، تکرار شده است).

- آنچه که «ریچارد پرل» مشاور پنتاگون - که روزنامه دیلی تلگراف او را اندیشمند دینی توصیف کرده است - و «دیوید فرام» نویسنده سخنرانی‌های «جورج بوش» در کتاب مشترک خود: «دلایل پیروزی در جنگ علیه تروریسم» نوشته‌اند، حاکی از اینکه بنیادگرایی اسلامی، بزرگترین پشتیبان تروریسم است و باید آن را هدف قرار داد.

- مطالعات و بررسی‌های غربی، به تشویق جدی کسانی که آنان را پیشگامان مدرنیسم از طرفداران غرب می‌نامند، می‌پردازند؛ از جمله این بررسی‌ها، مطالعات «بنیاد پژوهش‌های نظری راند» در آمریکا است که در پی حذف بنیادگرایان و سنت‌گرایان مخالف ارزش‌های غربی است. (به نقل از شماره ۹۷۱ روزنامه اماراتی «الخلیج»)

هم از این اندیشه بود که، با قدرت‌یابی و تشدید در دهه هشتاد و اوایل دهه نود قرن گذشته، ایده استراتژی جدید آمریکا در سال ۱۹۹۷ شکل گرفت و حتی می‌توان گفت براساس همین اندیشه و نگرانی‌ها بود که اقدامات بزرگ و عمده غرب طی قرنهای اخیر - اگر نگوئیم از مدتهای مدید بدین سو - رقم خورد و هم از پرتو همین اندیشه‌ها و نگرانی‌ها بود که جهانی شدن که در واقع به مفهوم غربی شدن یا آمریکایی شدن روابط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است و نیز سواری بر امواج جریان طبیعی جهانی از کثرت به سوی وحدت در عرصه‌های مختلف، مطرح گردید.

همین اندیشه و نگرانی - که نویسنده مورد نظر ما خانم شیرین هانتر از آن، گاه به حسادت یاد می‌کند - غرب را بر آن داشت که انواع گوناگون عقب‌ماندگی، تفرقه و پراکندگی و لائیس‌م را بر جهان اسلام، تحمیل کند.

عقب‌ماندگی، رهاورد غرب برای این جهان (جهان اسلام) است و تفاوتی هم نمی‌کند که در عرصه‌های علمی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی یا اجتماعی باشد و روشن است که



غرب برای اثبات ادعاهای متمدن سازی انسانی، تنها اجازه پیشرفت اندکی به دیگران را می‌دهد.

البته در اینجا در پی توجیه کوتاهی مسلمانان در این عرصه نیستیم ولی آنچه مسلم است غرب، بیشترین سعی و تلاش را برای عقب نگاه داشتن جهان اسلام و تعمیق فاصله میان غرب و جهان اسلام به شیوه‌های گوناگون، داشته است.

و در مورد تفرقه و پراکندگی نیز باید گفت غرب مهمترین نقش را در ایجاد آن به طور مستقیم یا از راه کسانی که تحت تأثیر اندیشه‌های غربی قرار داشته و دارند، ایفا کرده است. از نوشته‌های نویسندگان مورد نظر ما، میزان نگرانی از وحدت (جهان اسلام) هویداست بطوری که در پایان کتاب خود مقرر می‌دارد که وحدت اسلامی و وجود متحد اسلامی، امری دور از دسترس در آینده و صرفاً پیدایش احساس اسلام جهانشمول است. ولی پیدایی فراخوانهای اولیه سازمان‌های سراسری جهان اسلام در نیمه دوم قرن گذشته، همه محاسبات غرب را به هم ریخت و آنها هزار و یک نقشه برای آن ریختند و از جمله در پی تهی کردن آن از محتوای اصلی و بسنده کردن به شکل ظاهری و عاطفی برای اشباع نیاز شدید مسلمانان و گرایش نیرومند و مقاومت‌ناپذیر آنان به وحدت اسلامی، برآمدند. این تفرقه‌اندازی، اشکال متنوعی به خود می‌گیرد، گاه براساس قومی و گاهی بر پایه جغرافیایی و گاهی دیگر بر مبنای زبانی و برخی اوقات براساس گرایش‌ها و گاهی هم برپایه سطح زندگی و... است. نویسندگان (خانم شیرین هانتر) بی‌آنکه سخنی از نقشی که غرب در آن میان برداشتن امپراتوری عثمانی و نیز گسترش اندیشه‌های تنگ‌نظرانه ناسیونالیستی و ایجاد اختلاف میان رژیم‌های دست‌نشانده و امثال آن به میان آورد، معتقد است گسیختن بافت اجتماعی جهان اسلام خود یکی از عوامل خیزش اسلامی و فراخوان بازگشت به اسلام به شمار می‌رود.

در مورد لائیسزم نیز باید گفت درد بی‌درمانی است که جهان اسلامی ما گرفتار آن گشته و طی مدت مدیدی، بر بخش اعظم این جهان، چیره گردیده است؛ غرب به اشکال مختلف، اندیشه لائیسزم را تشویق و ترغیب کرده است. به طوری که نویسندگان خود اذعان دارد که طی سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۲۰ این اندیشه، در واقع بر جهان اسلام تحمیل شد هرچند نتوانست به اهداف خود دست یابد که همین عدم توانایی در تحقق اهداف نیز طبیعی بوده زیرا جهان اسلام هرچند از اسلام و احکام آن فاصله گرفته باشد همچنان

در عمق وجود عواطف و احساسات خود، اسلامی باقی مانده و ما اگر به این حقیقت، یک حقیقت دیگر یعنی اینکه اسلام دین زندگی است و نمی‌توان آن را از جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، جدا ساخت را بیافزاییم؛ حقیقتی که نویسندگان غربی و حتی سیاستمداران، همواره سعی در انکار آن داشته و در سخنان «کولین پاول» وزیر خارجه آمریکا به تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۰۳ میلادی نیز دیده می‌شود، طرفداران جدایی دین از سیاست در جهان اسلامی ما نیز بر آن تأکید می‌کنند و حتی جنبه فلسفی هم بدان می‌بخشند و نویسنده کتاب مورد نظر یعنی خانم شیرین هانتز نیز سعی دارد آن را راه حل سحرآمیز کارزار (غرب و جهان اسلام) قرار دهد و بر آن است که همه کوشش‌ها و تلاش‌ها باید در راستای سکولاریزاسیون جامعه اسلامی باشد و نشان داده شود که در کتاب و سنت، نظام سیاسی اسلامی، چندان شکل مشخصی ندارد و جامعه اسلامی، لائیسزم را می‌پذیرد و در این صورت، کارزار با غرب، جنبه گریزناپذیری نخواهد داشت و اینکه نظریه جامع و همه جانبه‌ای در مورد روابط بین‌المللی در اسلام وجود ندارد و اصل جهاد نیز با اصل نفی اجبار و اکراه در دین منافات دارد و مسلمانان باید از جهانگرایی اسلام، دست بردارند و حرکت احیای اسلامی که لائیسزم را نفی می‌کند باید از سوی مسلمانان نفی شود زیرا خود باعث کارزار میان تمدنهاست و بر جهان اسلام است که ارزش‌های خود را با مصالح خود، هماهنگ و همسو سازد و دیگر اینکه مسئله جدایی دین از سیاست حقیقتی است که انقلاب اسلامی در ایران نیز با آن مواجه گشته و نتوانسته بر آن فایق آید و اندیشه اصلاح‌گرایانه نسبی مربوط به دکتور سروش به معنای آن است که اسلام اصلاح (و البته لائیسزم) اصلاح‌پذیر است و همسویی و هم‌نوایی اسلام و غرب از طریق تحقق لائیسزم در بزرگترین جامعه اسلامی که آن را به عنوان مرحله آینده، تلقی می‌کند،... چنانچه این دو حقیقت پیش گفته یعنی اسلامی بودن عمق وجود جهان اسلام از یک سو و عدم جدایی اسلام از زندگی از سوی دیگر را به یکدیگر پیوند دهیم آشکارا بطلان همه تلاش‌های مربوط به جدایی دین از سیاست در جهان اسلام را نتیجه خواهیم گرفت. و ای کاش نویسنده، سخن خود را مبنی بر اینکه نظام دینی به هر حال با لائیسزم کنار نخواهد آمد جدی‌تر می‌گرفت و از آنجا سخنان ما را درک می‌کرد، مگر اینکه ویژگی و صفت نظام را از اسلام سلب کنیم و آن را صرفاً آموزه‌های اخلاقی سطحی تلقی کنیم که این امر نیز امکان‌پذیر نیست.



اسلام در مورد هر کدام از رفتارهای انسانی، دیدگاه ویژه خود را دارد و کسانی که با اسلام آشنایی دارند می‌دانند که بنا به فرموده امام جعفر صادق (ع)، در مورد هر اتفاق و واقعه‌ای، حکم خداوندی در کتاب خدا و سنت او وارد شده است.^{۱۵} و تا زمانی که انسان پای‌بند احکام اسلام نباشد نمی‌توان او را مسلمان قلمداد کرد: «فلا و ربك لا يؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً» (سوره نسا - آیه ۶۵) (ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی و تردید نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند).

نکته چهارم:

خیزش اسلامی، اساساً به عنوان واکنشی بر عناصر سه گانه پیش گفته یعنی: عقب‌ماندگی، تفرقه و لائیسیم و برای تحقق بازگشت به اسلام با تمام اقتضائات آن، مطرح گشته است. اسلام دین پیشرفت است و به همه انواع دانش فرا می‌خواند و از امت اسلام می‌خواهد که همه عناصر قدرت را در خود تحقق بخشد و همه تلاش و کوشش خود را برای بهترین امت بودن، بکار گیرد و پیشگام مردمان جهان باشد. عقب‌ماندگی، حالتی مطلقاً غیرطبیعی تلقی می‌گردد.

اسلام دین وحدت است و برنامه‌ریزی اسلامی برای وحدت نیز کاملاً روشن است، قانون یکی است، رهبر یکی است، عواطف و احساسات و شعارها و عبادتها، یکی است و ثروت‌های امت نیز در مالکیت تمامی امت قرار دارد؛ حقوق مسلمانان نیز جملگی برابر و حتی همه آنان در برخی انواع مالکیت، اشتراک دارند و از نظر معیشتی نیز برابری و تأمین اجتماعی، شامل همه مسلمانان می‌گردد و مسلمانان همگی در برابر مجموعه امت و حد و مرزهای آن دارای مسؤولیت مشترکی هستند.

ولی اوضاع کنونی و توجیهاتی که برای آن می‌گردد همگی استثناهایی است که همگان باید در راستای حذف نهایی آنها، و بازگشت به واقعیت اسلام، بکوشند؛ حتی یک عالم یا شخص صرفاً مطلع از حقیقت اسلام را سراغ نداریم که درباره این حقیقت کاملاً روشن، تردید روا دارد.

اسلام - همچنان که گفتیم - دین زندگی است و امکان ندارد که با لائیسیم - با هر



تعریفی از آن یا هر صفت مثبت یا منفی که بدان متصف شود - همسویی داشته باشد؛ اما اینکه به تجربه‌های موجود، استناد گردد، تنها فریبی بیش نیست زیرا این تجربه‌ها به جهان اسلام تحمیل شده و با حقیقت اسلام، منافات دارند.

بسا بتوان با نویسنده (خانم شیرین هانتر) در برخی جمله‌ها و عبارات‌ها، هم عقیده بود و بر عنصر «برتری» انگشت گذارد و آن را رمز درگیری و کارزار آن دانست ولی در عین حال آنچه باید بر آن تأکید شود آن است که گرایش به برتری، عاملی طبیعی است که چنانچه روند رقابتی و سازنده به خود گیرد، در راستای پیشرفت و تکامل زندگی بشریت در همه عرصه‌ها قرار خواهد گرفت. و البته در صورتی که جنبه منفی به خود گیرد و از عامل حذف سلطه‌گرانه و زورمندانه و محو دیگران بهره گیرد، همچون سایر عوامل طبیعی، منجر به ویرانی و ستمگری می‌گردد. چیزی که امروزه در جهانی شدن و برخورد غرب با مسلمانان، شاهد آن هستیم.

بنابراین، خیزش اسلامی به برتری تمدن اسلامی فرامی‌خواند و این فراخوانی نباید حساسیت دیگران را - در صورتی که خود را دارای روحیه رقابت‌پذیر می‌داند و همین روحیه نیز باید همه جا گسترش یابد - برانگیزاند.

در مورد عوامل این خیزش نیز ما انتظار نداریم که نویسنده، پرده از عوامل حقیقی بردارد؛ او از آنجا که نمی‌تواند چنین کند از عوامل جانبی و فرعی یاد می‌کند و در برخوردی سطحی‌نگرانه، اندیشه حسادت و دگرگونی روابط و امثال آن را مطرح می‌سازد.

ما برآنیم که این عوامل در پرتو بررسی‌های میدانی که به عمل آورده‌ایم، از این قرار هستند:

۱ - انرژی و امکانات پایان‌ناپذیر و درونی اسلام، به مسلمانان انگیزه‌های دگرگونی می‌بخشد و بر حفظ هویت تمدنی خویش انگشت می‌گذارد و از آن مهمتر، آنان را همواره به حفظ برتری یا بازیابی این برتری، رهنمون می‌سازد. پیش از این اشاره کردیم که همه شیوه‌های ذوب و استحاله، دارای پیامدهای موقتی و گذرا خواهند بود زیرا اسلام طبیعتاً به وحدت فرا می‌خواند و لائیسزم را نفی می‌کند. نویسنده (خانم شیرین هانتر) در اشاره به این عامل، دچار تردید است، گاه آن را مطرح می‌سازد و بدان اعتراف می‌کند (به عنوان مثال نگاه کنید به بندهای ۴، ۶، ۷، ۱۳، ۱۹ و ۲۶) و گاهی نیز



سعی دارد از اهمیت آن بکاهد (به عنوان مثال به بندهای شماره ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۶ و ۲۸ توجه کنید).

۲- تشدید یورش اروپا به جهان اسلام به طوری که غرب بر ثروتهای (جهان اسلام) انگشت گذارد و بخش اعظم کشورهای (اسلامی) را به استعمار کشاند و هویت فرهنگی (مسلمانان) را مورد تجاوز قرار داد و حتی، بنیادهای عقیدتی و اخلاقی (اسلام و مسلمانان) را مورد یورش قرار داد و به گسترش رذایل اخلاقی همت گماشت و بافت اجتماعی جامعه مسلمانان را از طریق مزدوران حقیقی یا فرهنگی خود، دچار از هم گسیختگی کرد و رژیم غاصب صهیونیستی را در قلب جهان اسلام، کاشت؛ تردیدی نیست که حملاتی از این دست، با واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های نیرومندی از سوی امتی که اسلام - به رغم همه کوشش‌های سرکوب و قلع و قمع - همچنان در آن زنده و پویاست، روبه رو گردد.

ما به دلیل روشنی ابعاد این عامل، و روشنی این حقیقت که اشغال سرزمین، انواع مقاومت‌ها را در پی خواهد داشت، در پی به درازا کشاندن سخن در این باره نیستیم؛ خود غرب نیز احتمالاً با درک این نکته و وقوف به این حقیقت، سعی کرد امتیازهایی دهد و با اعطای استقلال صوری به برخی مناطق اسلامی، این اقدام خود را جبران سازد. ولی خود این کار نیز فرصتی برای رشد وسیع و گسترده خیزش اسلامی فراهم آورد و باعث شد در دهه شصت، اندیشه اسلام جهانشمول مطرح گردد و در دهه هفتاد و هشتاد نیز به شکل نگران‌کننده‌ای از نظر غرب، گستردگی بی سابقه‌ای پیدا کند.

۳- ناکامی همه راه‌حل‌ها و پروژه‌های جایگزین مقاومت و تغییر، زیرا در خود عناصر شکست خویش را همراه داشتند. پروژه ملی‌گرایی تنگ‌نظرانه به رغم هیاهو و بوق و کرنای بسیار و به رغم اینکه خیلی زود وارد صحنه شد و بسیاری از اهداف غرب را تحقق بخشید و نشانه‌های زیادی از اسلام در ترکیه و جاهای دیگر را از میان برداشت، با شکست مواجه شد. زیرا با طبیعت اسلامی که از مرز واقعیت‌ها و ملیت‌ها فراتر می‌رود، همخوانی و هم‌آوایی نداشت.

سوسیالیسم نیز ناکام گردید زیرا هرچند از شعارهایی هماهنگ با برخی آموزه‌های اسلامی از جمله عدالت اجتماعی و دفاع از محرومان و دشمنی با استعمار برخوردار بود، براساس بنیادهای الحادی شکل گرفته بود؛ شکل ترکیبی آن یعنی سوسیالیسم



ملی نیز با ناکامی روبه رو گردید زیرا چنین ترکیبی نیز غیر واقعی و ناهماهنگ با حس اسلامی بود و بیانگر هیچ گونه افزودۀ معرفتی نبود.

در اینجا مایلم اشاره‌ای به تحلیل بسیار متین استادمان شهید امام محمد باقر صدر(ره) درباره‌ی این موضوع داشته باشم که فرمود: «امت اسلامی در همان حال که به کارزار خود علیه عقب‌ماندگی و گسیختگی خود می‌پردازد و سعی در تحرک سیاسی و اجتماعی در جهت وضعیت برتر، وجود استوارتر و اقتصاد غنی‌تر و مرفه‌تری برای خود دارد، در پی یکسری آزمون و خطا هیچ راهی جز راه اسلام و پیگیری خط اسلام در پیش رو نمی‌یابد.» و می‌افزاید: «زمانی که جهان اسلام چشم به زندگی انسان اروپایی دوخت و به جای ایمان به رسالت اصیل خود و قیمومت آن بر زندگی بشریت پیشوایی فکری و رهبری کاروان تمدن از سوی او را پذیرا شد، نقش خود را در زندگی در همان چارچوب و تقسیم کار سنتی‌ای قرار داد که انسان اروپایی جهان را براساس سطح اقتصادی هر کشور و توان تولید آن، به کشورهای غنی یا پیشرفته اقتصادی و کشورهای فقیر یا عقب‌مانده اقتصادی تقسیم کرد و کشورهای جهان اسلام را همگی در نوع دوم یعنی کشورهای عقب‌مانده قرار داد.» ایشان پس از یادآوری این نکته که جهان اسلام گمان برده بود راه نجات و برون رفت او از این سیکل معیوب، در دنباله‌روی از غرب نهفته است. آن را در دنباله روی سیاسی، اقتصادی و سیستمی جستجو کرد که به صورت اقتصاد سوسیالیستی یا اقتصاد سرمایه‌داری، در آمد، که هر کدام دلایل و توجیه‌های خود را داشتند و آنگاه به انتقاد از کسانی می‌پردازد که در پیاده کردن هر طرح و برنامه‌ای، عامل روانی امت را نادیده می‌گیرند؛ امت اسلامی به حکم شرایط روانی ساخته و پرداخته عصر استعمار و فاصله‌گیری از هر آنچه به آن (یعنی استعمار) مربوط می‌شود، ناگزیر باید نهضت نوین خود را بر پایه نظام اجتماعی و شواهد تمدن مستقل از کشورهای استعمارگر پی‌ریزی نماید. راه حل پیشنهادی نیز، گزینش ناسیونالیسم به عنوان فلسفه و پایگاه تمدن خود بود. حال آنکه ناسیونالیسم «نه یک فلسفۀ دارای اصول و نه یک منظومه انتقادی بلکه در حد یک پیوند تاریخی و زبانی است لذا شعار «سوسیالیسم عربی» سرداد تا واقعیت بیگانه آن یعنی سوسیالیسم تاریخی و فکری را لاپوشانی کند. که البته هرگز هم موفق نگشت و نتوانست از بروز حساسیت امت جلوگیری کند. چرا که چارچوب در نظر گرفته شده ناتوان‌تر و سست‌تر



از آن بود که بتواند این محتوای بیگانه را پنهان سازد. مدعیان سوسیالیسم عربی نمی‌توانند تفاوت‌های اصلی میان سوسیالیسم عربی و سوسیالیسم ایرانی و سوسیالیسم ترکی را تمییز دهند. و سرانجام اظهار می‌دارد: «به رغم اینکه مدعیان سوسیالیسم عربی در برابر مضمون حقیقی نوینی برای سوسیالیسم خود از طریق در نظر گرفتن چارچوب عربی برای آن، ناکام ماندند؛ با این موضع خود بر همان حقیقتی که از آن سخن گفتیم، انگشت گذاردند و آن اینکه امت اسلامی به حکم حساسیت‌های ناشی از دوره استعمار، نمی‌تواند بنای نهضت نوین خود را جز بر پایه و بنیاد اصیلی که هیچ پیوندی با کشورهای استعماری نداشته باشد، بنا نهد.» و درباره اسلامی که با این پروژه‌ها روبه‌رو می‌گردد می‌گوید: «این قدرت به رغم هرگونه گسیختگی و ضعف و فتوری که بر اثر فعالیت‌های استعماری علیه آن در جهان اسلام، بدان گرفتار آمده همچنان دارای تأثیر شگرف در سمت و سو دهی به رفتار و ایجاد احساسات و تعیین دیدگاه‌هاست.»^{۱۶}

مجدداً به سراغ نویسنده (خانم شیرین هانتر) می‌رویم، او گاهی به عامل نیز اشاره می‌کند آنجا که تأکید دارد لائیسزم طی پنجاه سال، پیروزی درخشان و قاطعی را تحقق بخشید ولی نتوانست همه آرزوها را برآورده سازد و پای بندی به اسلام (نزد مسلمانان) همچنان به عنوان راه حل، مطرح است.

۴ - پیدایش شخصیت‌های روشنگر بزرگی که دارای تأثیرهای متفاوتی در ایجاد این خیزش یا فراهم آوردن مقدمات و زمینه‌های آن و جهت‌دهی به آن و اعطای توان حماسی و فکری و یا ایجاد اعتماد به نفس و دمیدن روح امید به آینده درخشان و مطمئن آن، بودند البته در کنار وعده‌های حتمی الهی در پیروزی مؤمنان و مستضعفان بر روی زمین و تحقق عدل و داد سراسری و ظهور مصلح موعود (عج).

در میان این شخصیت‌ها می‌توان از بزرگان بسیاری از جمله مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی (افغانی) - که نویسنده سعی کرده در اخلاص وی تردیدهایی روا دارد - و مرحوم محمد عبده - که در مورد او نیز تردید روا داشته و او را عامل گرایش‌های سکولار برخی شاگردانش دانسته است - و مرحوم میرزای نایینی، مرحوم کاشف الغطاء و مرحوم امام خمینی و مرحوم سید قطب و مرحوم محمدباقر صدر و مرحوم استاد مطهری و مرحوم غزالی و مرحوم دکتر بهشتی و بسیاری دیگر را نام برد.

۵- در این راستا نباید از نقش حوادث بزرگ و جریانهای شاخص در شعله‌ور

ساختن لهیب خیزش اسلامی، غفلت ورزید؛ حوادث و جریانهایی چون:

۱- رشد و توسعه وسایل ارتباطی و انقلاب اطلاعات و رسانه‌های گروهی دیداری و

شنیداری.

۲- افزایش سطح آموزش اسلامی.

۳- تکامل شیوه‌های تبلیغ اسلام.

۴- فراهم آمدن برخی فضاهاى آزاد در جهان اسلام.

۵- تشدید حرکت‌های ضد استعماری.

۶- تشکیل نهادهای بین‌المللی انسانی مدافع حقوق بشر و فراخوان به تنظیم روابط

بین‌الملل بر پایه‌های انسانی.

۷- وقوع برخی حوادث دردآوری چون: به آتش کشیدن مسجدالاقصی یا شکست

سال ۱۹۶۷ (اعراب از اسرائیل).

۸- پیروزی انقلاب بزرگ اسلامی در ایران و پیروزی مجاهدان افغانی بر اتحاد

شوروی در افغانستان.

۹- فروپاشی اتحاد شوروی و رهایی کشورهای اسلامی (آسیای میانه).

و دیگر حوادث و جریانهایی که در گسترش خیزش اسلامی و انتشار مفاهیم و

فراخوانهای آن در نفی عقب ماندگی، پراکندگی و سکولاریسم و نیز بازگشت به اسلامی

که جایگزینی ندارد، نقش بسزایی داشتند.

در اینجا شایسته است یادآور شویم:

غرب هرگز از هیچ کوششی برای ناکام گذاردن خیزش اسلامی، مقابله با آن،

سرگرم ساختن آن و وارد آوردن انواع تهمت‌ها از قبیل: عقب ماندگی و ارتجاع، افراط

گرایی و بنیادگرایی، خشونت و تروریسم، فعالیت علیه دموکراسی و آزادی و ضربه

زدن به حقوق بشر و... فروگذار نکرد؛ البته در میان مسلمانان نیز کسانی بوده‌اند که در

همین راستا، اندیشه‌های ارتجاعی را مطرح ساخته و خوراک برای او تهیه کرده یا به

شیوه‌های افراطی عمل کرده و ای بسا اقدامات تروریستی نیز انجام داده‌اند و یا در برابر

دموکراسی و آزادی، مقاومت‌هایی به خرج داده و علیه حقوق بشر، اقداماتی به عمل

آوردند. ولی کاملاً روشن است که چنین کسانی هرگز نه تنها نماینده جریان کلی



اسلامی نیستند بلکه رفتار و کردارشان نیز نمایندۀ خیزش اسلام و بیانگر روح اسلام و تعالیم آن نیست و خود نویسنده نیز کاملاً به این امر اذعان دارد.

نکته پنجم:

که طی آن به آینده خیزش اسلامی، می‌پردازیم.

تصویری که نویسنده (خانم شیرین هانتر) ارائه می‌کند، تصویری تیره و همسو با گرایش‌های معمولاً هم جهت با آرزوهای خود غرب است؛ تصویری است که در راستای دور ساختن تأثیر اسلام از زندگی و ایجاد تشقت در مواضع دولت‌های اسلامی به اعتبار اختلاف منافع تنگ‌نظرانه و تداوم روند سکولاریسم - به رغم اینکه هیچ مشکلی از مشکلات جهان اسلام را حل نکرده و جهان اسلام شدیداً خواستار توازن منفی در رویارویی با غرب است - قرار دارد. (به نظر می‌رسد خانم نویسنده بر آن است که بهتر است جهان اسلام، تسلیم این قدرت گردد و به جایگاه خود در «جهان عقب مانده» (جهان سوم) بسنده کند؛ گویا در عین حال به خود غرب نیز هشدار می‌دهد که مبادا به جهان اسلام اجازه پیشرفت و قدرت رقابت دهد زیرا این امر، چالش‌گریهای آن یعنی جهان اسلام با غرب و امید و آرزوهایش را افزایش می‌دهد حال آنکه اگر همچنان عقب بماند، امکان کوتاه آمدن آن بیشتر می‌گردد!!).

این نتیجه‌ای است که نویسنده در پایان کتاب خود، بدان دست می‌یابد؛ حقیقت آن است که این دیدگاهها، نظر و باور نویسندگان تا حدودی معتدل در غرب است. افراطی‌های آنان همچنان اندیشه‌ها و نظرگاههای کسانی چون: ویلیام جیمز و هانتینگتون در ضرورت برخورد با جهان اسلام براساس قانون جنگل و وارد آوردن ضربات هرچه خشونت‌آمیزتر و عدم همکاری با آن را، تکرار می‌کنند.

با این حال ما با گرایش‌های نویسنده، اختلاف نظر کامل داریم.

ما ویژگی‌های زیر را در چشم‌انداز خیزش اسلام، می‌بینیم:

۱ - گسترش حرکت خیزش اسلامی و ریشه‌گیری هرچه عمیق‌تر آن به طوری که دیگر حذف و یا تحریف آن کارساز نباشد.

برای استدلال در این مورد و صرف نظر از مسایل اعتقادی که بی هیچ تردیدی بدان باور داریم، باید به نمودهای خیزشی که سرتاسر جهان اسلام را در نور دیده و فراگرفته و به از دیاد سطح امید توده‌های اسلامی به آن و گسترش فزاینده سنت‌های اسلامی از



جمله: حجاب، انواع همکاری‌های اسلامی و خواست فراگیر اجرای احکام اسلام در همه امور زندگی و تشکیل سازمان‌های اسلامی و ورود قدرتمندانه آنها به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و ورشکستگی مرحله به مرحله اندیشه‌های سکولاریستی و نومییدی کامل نسبت به، جز اسلام در صحنه فلسطین و در میان فلسطینی‌ها و دیگر صحنه‌های مقاومت و نیز گرایش نخبگان و توده‌های (مسلمان) به فرهنگ وحدت و تقریب مذاهب و کوشش مجدانه و پیگیر در همه سطوح برای رهایی از عقب ماندگی و... اشاره داشته باشیم.

۲- گرایش کشورهای اسلامی در جهت همکاری‌های جدی‌تر و تلاش در راستای ایجاد مکانیسم‌های تازه‌ای برای فعال سازی نهادهای فراگیر و احساس خطر مشترک از سوی همگان.

ما نمی‌خواهیم بیش از حد خویشتن باشیم ولی به این گرایش و تمایل نزد بخش اعظم مسلمانان، واقفیم و امیدواریم این امر تحقق پذیرد به ویژه که اینک دیگر همه چیز در اختیار دولتها و حکومت‌ها نیست و در این میان توده‌ها نقش بسزایی بر عهده دارند. ۳- ارتقای میزان اهمیت جهان اسلام در عرصه‌های مختلف. این درست است که گاه این اهمیت، درک نمی‌شود ولی به هر حال حقیقتی است غیرقابل انکار و چشم پوشی؛ این امت از نیروی عظیم انسانی، امکانات استراتژیک منحصر به فرد، موقعیت جغرافیایی سرنوشت‌ساز و مغزهای علمی بسیار پیشرفته و فراتر از همه اینها انرژی لایزال و همیشگی تمدن اسلامی برخوردار است.

سخن آخر

اینجانب احساس می‌کنم جهان اسلام به رغم امکانات فراوان و توان بالای ساخت آینده، نیازمند برنامه‌ریزی‌های راهبردی براساس عبرت‌آموزی از گذشته و آینده‌نگری علمی و با توجه به امکانات موجود است. در این برنامه، دو نکته زیر باید در نظر گرفته شود: الف - مسئله پیوند امت با مفاهیم قرآنی و سوق آن در راستای تجسم بخشیدن به آنها در زندگی اجتماعی و در نتیجه ایجاد هماهنگی مطلوب میان میراث گراندردی که از آن برخوردار است و متناسب با والایی جایگاهی که خداوند برای این امت در نظر گرفته و آن را پیشوا و پیشگام و راهبر بشریت قرار داده و نیز با میزان مشارکت این امت در



روند تمدن بشری و برنامه‌های وحدت بخش اسلام و میزان اجرای آنها در عمل و سرانجام همسو با جنبه‌های پیشتازانه علمی که باید از آن برخوردار باشد از یک سو و کوشش‌های به کار رفته در این راستا از سوی دیگر.

ب- هم پیوندی تنگاتنگ آموزش و پرورش با حرکت‌های فرهنگی و تبلیغی به طوری که پیشرفت در هر کدام از این سه عرصه بدون پیشرفت در عرصه‌های دیگر، متصور نیست؛ پیشرفت در این عرصه‌ها نیز به مفهوم تحقق یک تربیت اصیل و متناسب با زمان و با در نظر گرفتن عناصر متغیر و با پشتوانه یک فرهنگ روشن و اصیلی که زندگی مردمان را به نام خداوند متعال رقم می‌زند و با بهره‌گیری از یک برنامه تبلیغی جامع و همه سو نگر است.

پی‌نوشت‌ها

۱. به عنوان مثال نگاه کنید به الدر المنثور به نقل از احمد، ترمذی، نسایی، ابن ابی حاتم، طبرانی، الحاکم، بیهقی و دیگران.
۲. مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۳۱۶.
۳. همان، ج ۲، و به عنوان مثال ص ۳۸۸.
۴. همان، ج ۲، ص ۳۹۰.
۵. نگاه کنید به: «حرکه الفتح الاسلامی» نوشته استاد: شکری فیصل.
۶. «الاسلام و العالم المعاصر»، ص ۱۲۰.
۷. همان، ص ۱۲۲.
۸. «بید هام برایان» در: «اکنونیست لندن» در سال ۱۹۴۴.
۹. «الاسلام و الغرب»، ص ۳۴، کتاب التوحید.
۱۰. شیخ الغلابینی کتاب خود: «الاسلام روح المذتبه» را در پاسخ به وی تألیف کرد که در همان سال نیز منتشر گردید.
۱۱. «مستقبل الاسلام و الغرب» (آینده اسلام و غرب) ص ۹۵. در بقیه مطالب این مقاله نیز بر همین کتاب، تکیه خواهیم کرد.
۱۲. محمد جابر الاتصاری در مقاله‌ای که در «ثقافتنا»، ص ۱۵۳. شماره اول منتشر ساخت. به نقل از محمد محمدحسین.
۱۳. «مستقبل الاسلام و الغرب»، ص ۹۹.
۱۴. همین تعبیر در متن استراتژی آمریکا که در سال ۱۹۷۹ منتشر شد، وارد شده و بر ضرورت نبرد با اسلام جنگنده - که منظور وی «اسلام سیاسی» است - انگشت گذارده شده است.
۱۵. اصول کافی، ج ۱، باب الردالی الکتاب و السنه، حدیث ۴، ص ۵۹.
۱۶. شهید محمدباقر صدر، «اقتصادنا»، مقدمه.